

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۰۷ - ۱۹۳

ویژگی‌های اخلاقی محمد علی شاه با توجه به توصیفات و نوشته‌های معاصرینش

^۱ منصور مومنی

^۲ فیاض زاهد

^۳ مجید رضا رجیبی

چکیده

در این جستار کوشش شده تا توصیفی عینی از محمد علی شاه به روایت هم عصرانش به تصویر کشیده شود. این توصیفات را باید در بستر زمان خود سنجید یعنی در دورانی که تضاد و تقابل میان «درد دین داران حکومت مشروعه» و «درد ملت داران حکومت مشروطه» به منتهی درجه خود رسیده بود و هر یک از طرفین در نهایت مردی و نامردی در تخریب دیگری در تلاش بود. شاه در تاریخ ایران همواره به نماد نگهبان دین و دولت و پدر ملت ایران بوده است و نا صوابی، سوگند شکنی، بد عهدی، دروغ، و دشمنی و کژ رفتاری با مردم از فردی در آن جایگاه نه تنها ناپسند بلکه دور انتظار نیز بود. اما محمد علی شاه، آنچنان که در ادامه می آید، تماماً کوشش کرد که خود را منفورترین شاه تاریخ ایران کند. سوگندش را نقض کرد، دست در خون مردم شست، ملک را به بیگانه سپرد، پناهنده بیرق بیگانگان شد، سرمایه ملی را به تاراج برد، و برای خوشایند طرفدارانش دست به سرکوب و کشتار شدید منتقدان و مخالفانش زد.

واژگان کلیدی

محمد علی شاه، تبعید، حکومت، استخاره، مشروطه.

۱. گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: momeni@iaui.ir

۲. گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: fayyaz.zaahed@iauctb.ac.ir

۳. گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: rajabi@iauctb.ac.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۵/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۱۶

طرح مسأله

محمد علی شاه نوه ناصرالدین شاه و امیر کبیر بود. قرابت خونی وی با پدر بزرگانش آنچنان مورد توجه عامه مردم است که نام مادر و پدرش، تاج الملوک ملقب به ام الخاقان و مظفرالدین شاه، زیر سایه آن دو کم رنگ جلوه می‌کند. در دارالسلطنه تبریز به دنیا آمد و پس از جدایی مادر و پدرش از یکدیگر، به دارالخلافه تهران رفت و آموزشش زیر نظر سلطان صاحب قران آغاز گشت. سپس در ۱۲ سالگی به تبریز بازگشت و تحت نظر معلم روسی خود، شاپشال^۱، آموزش‌های وی ادامه یافت. محمد علی میرزا در همان ایام آنچنان تحت تاثیر آموزه‌های شاپشال روسی قرار گرفت که زان پس، تمام شئون زندگی وی ملهم از شخصیت و نصیحت‌های شاپشال شد. او پس از خلع، و به هنگام تحصن در باغ سفارت روس در زرگنده، از سیدحسن تقی‌زاده تقاضای ملاقات کرد. در این ملاقات به زبان ترکی به تقی‌زاده گفته بود: «من به روس‌ها چنان تکیه کرده بودم که خیال می‌کردم آنها هند و چین را هم زیر نگین [انگشتی] من خواهند آورد» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۶). هم نشینی وی با شاپشال، امیر بهادر جنگ، کامران میرزا نایب السلطنه، شیخ ابوطالب زنجانی، عین الدوله و بسیاری دیگر از این دست از دوران ولیعهدی تا سلطنت، سبب شد که او صاحب ویژگی‌هایی در رفتار و منش شود که در تاریخ ایران در نوع خود منحصر به فرد بود. پدرش مظفرالدین شاه نیز از این حیث از ولیعهد خود نا رضا بود و در نامه‌هایی مرتب او را نهی می‌کرد و در بسیاری از موارد مورد عتاب و خطاب قرار می‌داد. در زمان ولیعهدی محمد علی میرزا، در آذربایجان قحطی مصنوعی و ساختگی غلّه به همت وی و همسرش ملکه جهان رخ داد. در آن باره، مظفرالدین شاه به ولیعهد خود تلگرافی ارسال کرد و او را مورد عتاب و خطاب قرار داد و لب به شکایت گشود: «که چرا مردم آذربایجان را مأیوس می‌کنند؟ چرا

۱. شاپشال از یهودیان شبه‌جزیره کریمه بود که تحصیلات خود را در مدرسه السنه شرقی دانشگاه پترزبورگ به پایان رسانده بود. او مدتی در وزارت خارجه روسیه مشغول به کار بود و زمانی که مظفرالدین‌شاه به دنبال معلم روسی بود که به محمدعلی میرزا آموزش زبان روسی بدهد سران حکومت تزاری، شاپشال را برای احراز این مهم به دربار مظفری در تبریز معرفی کردند. روزنامه روسی پانف (Pannof) در یکی از شماره‌های خود از شاپشال سؤال کرد: «برای ۸ سال تمام آموزگار شاه ایران بودی ولی آیا می‌توانی به ما بگویی این مدت چه درسی به او آموختی؟ اعلیحضرت به زحمت قادرند ده کلمه روسی صحبت کنند» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۳۵) و این در حالی است که شاپشال سالی ۸۰۰۰ تومان از دولت ایران حقوق دریافت می‌کرد (کاشانی، سید حسن، خرج را باید کم کرد، ۱۵ مرداد ۱۳۸۶ ه. ش، حبل‌المتین، شماره ۸۰، سال اول، ص ۱). رقم این حقوق در منابع مختلف محل اختلاف است؛ عزیزالسلطنه در روزنامه خاطرات خود می‌نویسد: «حقوق شاپشال سالی پنج هزار تومان بود و تنها دو هفته پیش از بمباران مجلس در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۲۸۷ ه. ش / ۶ ژوئن ۱۹۰۸م شاپشال درخواست کرد که حقوق معوقه خود که به مدت ده سال پیش از آن به مبلغ پنجاه هزار تومان رسیده بود پرداخت شود و این اقدام وی به دلیل درخواست اخراج شاپشال از جانب مجلس بود که شاپشال گفته بود طلبش را بدهند او نیز ایران را ترک خواهد کرد. درباره این مهم عضدالملک و نیرالدوله به باغشاه رفتند که با محمدعلی‌شاه خصوصی مذاکره کنند (میرزائی، ۱۳۷۶: ۱۲۲۱).

مأموران ولیعهد جسارت می‌کنند و به خلاف از مردم پول اخذ می‌کنند؟ چرا غله حیف و میل می‌شود و به مردم نمی‌رسد؟ و علما تلگراف زده‌اند که مردم گرسنه‌اند». مظفرالدین شاه در ادامه به ولیعهد خود یادآوری کرد که خود او [مظفرالدین شاه] در دوران ولیعهدی خویش چگونه با مردم رفتار می‌کرده است و به پسرش گوشزد کرد در سن ۲۷ سالگی و در سومین سال ولیعهدی دیگر بچه نیست و همان جایگاهی را دارد که مظفرالدین شاه در سی امین سال ولیعهدی خود و در ۳۸ سالگی در تبریز داشته است (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۸۹: ۹۸).

مظفرالدین شاه در یکی از نامه‌هایش به ولیعهد درباره دوری جستن از هم نشینی با افراد سخیف و بهره‌کشی از مردم آذربایجان به او چنین نوشت:

«حقیقت با آن ذکاوتی که دارید بعضی اوقات احمق و نادانی کردن کسر شما می‌شود. پسرۀ خرا! تو هنوز نمی‌فهمی که شما حاکم آذربایجان هستی، ولیعهد هستی؛ آذربایجان، خراسان، شیراز برای شما فرقی نباید داشته باشد... این مطالب را بارها به شما گفته‌ام که تمام نوکرهای شاه نوکر تو هستند، باز هنوز این مطلب را درک نکردی. یقین است سن شما مقتضی همین است که به بعضی مطالب بی‌معنی بی‌مغز نوکرهای بی‌مصرف خودت گوش بدهی... ای بی‌شعور! تو نمی‌دانی که این مطلب را من فرمان دادم که اینها دیگر نتوانند شرارت بکنند؟ این نوکرهای تو که این راهها را پیش پای تو می‌گذارند اینها برای چهارشاهی مداخل خودشان است. عجب است از تو که در این مدت سی [و] دو سال که از عمرت می‌گذرد هنوز این نکات را نفهمیده‌ای که حکم دولت را فوری باید مجری داشت. من به تو بی‌شعور چه بنویسم؟ یک سال تمام است که به تو متصل می‌نویسم...» (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۲۳).

آنچه در این جستا می‌آید نشان می‌دهد که تجربه زندگی دوران کودکی و ولیعهدی و سلطنت محمد علی شاه چه تاثیر شگرفی بر خلیات او نهاد و وی را به آن چیزی که شرح آن می‌رود تبدیل ساخت.

محمد علی شاه مردی سفید، فربه، با قد و قواره‌ای کوتاه بود که چشم و ابرویی کوچک داشت (افشار، ۱۳۷۴: ۱۱۵۷). کم حرف بود و آرام صحبت می‌کرد و لهجه آذری داشت. سیگار کم می‌کشید و رفتاری با وقار داشت و با کسی شوخی نمی‌کرد (همان: ۱۷۹۰). خط بسیار خوب داشت و فرانسه می‌دانست ولی ترکی را فصیح تر حرف می‌زد (همان: ۱۱۵۷). نگارش خوبی نیز داشت برعکس پدرش مظفرالدین شاه که اگر چهار سطر می‌نوشت شش هفت غلط املائی داشت (همان: ۲۴۵۱). با حلم و با حوصله بود. با هر کس به قدر مرتبه او اظهار محبت می‌کرد. صحبت‌های بیجا و حکایت‌های بی‌معنی نمی‌کرد. بی اندازه خسیس و طماع بود. به برادرها و عموهای خود احترام می‌گذاشت چنانچه به همه در حضور خود اذن جلوس می‌داد (همان: ۱۸۱۳). او به کلی با پدر خود مظفرالدین شاه در تضاد بود و بیشتر مانند پدر بزرگش ناصرالدین شاه رفتار می‌کرد (همان: ۱۸۱۰). خان ملک ساسانی او

را شاهی با طبیعت کودکانه می دانست که مثل آنها زود رنج و ساده لوح بود و از دسیسه و تحریکات خیلی زود عصبانی می شد (ساسانی، ۱۳۸۶: ۴۳).

در زمان حضور ویلیامز جکسن^۱ در دوره استبداد صغیر در تهران، روزی او را به حضور شاه در باغشاه بردند. او شاه را این گونه توصیف می کند:

«به هنگام ورود، شاه را ایستاده در نزدیکی یکی از فواره های باغ در احاطه درباریان دیدم. قاصدان دربار برای او نامه هایی می بردند و از آنجایی که بسیار نزدیک بین بود از پشت شیشه های ضخیم عینکش مطالعه می کرد ... سیمای او حالت منفعل و بی تفاوتی داشت که نوعی احساس کبر و غرور را القا می کرد ... در رفتار و شخصیت وی چیزی که به راستی شاهانه و خسروانی باشد به چشم نمی خورد تا به نوعی مایه دلخوشی رعایایش را فراهم آورد و یا حتی کسانی که برای ملاقات به حضور او شرفیاب می شدند را اندکی به تحسین وادارد...» (نمازی، ۱۴۰۱: ۱۴۷).

حسن تقی زاده محمد علی شاه را اینگونه توصیف می کند:

«بی ناموس، بی شرف، بی دین، بی وجدان، بی عصمت، بی رحم، بی مروت، بی همه چیز، غدار، جلاد، که یزید ابن معاویه پیش او در حکم ملائکه است» (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۵۷). «بی عقل و نادان و اهل اوهام و خرافات بود. طماع بود و مصاحبین سفیه و ابله و فاسد داشت. با آخوندهای نادان و فاسد معاشرت می کرد و اعمال روزانه اش را با استخاره انجام می داد و حتی پیش از بمباران مجلس در آن باره استخاره کرده بود» (افشار ۱۳۸۶: ۴۴).

نامه ای از دوران استبداد صغیر، از سید حسن تقی زاده در دست است که به استانبول فرستاده بود اما مخاطب آن معلوم نیست. این نامه در مجله *نعما* چاپ شد. تاریخ نامه، غره ماه شعبان است و سال آن در نامه مرقوم نشده است:

«پادشاه طاغی قسم خود را شکسته و مجلس ملی را به توپ بسته. اولین کتابخانه اسلامی در ایران را غارت کرده و قرآن ها سوزانیده. ایران را توهین و تحقیر نموده و به وطن خود خیانت ورزیده است. پشت قرآن را مهر کرد که اگر دو مرتبه نقض کند از سلطنت خلع است که باز هم نقض آن قول و قسم کرد. علما و مجتهدین اسلام را زنجیر کرد، دنده شکست، ریسمان به گردن انداخت، پشت اسب های قزاق دواند، ریش کند، حبس و تبعید و زنجیر کرد. و کلا و ناطقین و روزنامه نگاران را که زبان ملت و حافظ حقوق ملت اند را کشت، دار زد و پاره پاره نمود، بی غسل و کفن به خندق انداخت و ملت را توهین عظیم کرد که باید انتقام هولناکی از قاتلین ایلچیان خود بگیرد. مسجد را طویلۀ اسبان قزاق نمود. پایتخت اسلام را به روس ها سپرد و لیاخوف روس را حاکم تهران و فعال -

۱. آبراهام والتاین ویلیامز جکسن (۱۹۳۷-۱۸۶۲ م) از پیشگامان مطالعات ایران در آمریکا و از نخستین ایران شناسان آمریکایی است. او حدود ۴۰ سال وظیفه تدریس زبان های هند و ایرانی در دانشگاه کلمبیا را عهده دار بود. برای مطالعات و مشاهدات ایران شناسی خود ۵ بار به ایران سفر کرد (نمازی، ۱۴۰۱: ۷).

میشاء کرد. نماز جماعت و موعظه و منبر را به موجب اعلان رسمی منع و اجتماع بیش از پنج نفر را سخت قدغن نمود. به موجب اعلانی دیگر هر کس هر وقت شب در [منزل] به روی مأمور دولت که بخواهد داخل خانه او شود، باز نکند، خانه‌اش به توپ بسته می‌شود که هر مأمور دولت و یا هر لوطی که از پشت در اسمش را مأمور دولت بگذارد اجازه حق دخول شبانه پیش زن هر مسلمان را دارد. نعش دوساله آقا سید عبدالحمید شهید اوائل مشروطیت را از قبر خود که در مسجد جامع تهران بود در آورد و نفت ریخت و آتش زد. قشون شقاوتکار بی دین او در تبریز داخل حمام زنان شدند و با زنان بی‌ناموسی کردند. از بدو تولد در آغوش روس‌ها پرورده شده بود و روس پرست خالص بار آمده و جسدش ایرانی و روحش روسی است و به همین دلیل است که اکنون روس‌های وحشی در ایران حکومت می‌کنند و... تاج و تخت کیانی بازیچه دست آنان شده است مسجد را طویله اسبان قزاق نموده و مجلس را به پالکونیک روسی بخشیده که آن مکان مقدس و معبد ملت را خانه خود نماید. اراده روس‌ها به سرعت مشیت و قضا در ملک جاری می‌شود و عوض آنکه صلیب را بالای گنبد ایاصوفیه نصب کنند روی تخت ایران و مرکز اسلامیت نصب کرده‌اند. یک فضله روسی را روی اورنگ شاهنشاهی ایران نشانیدند و لشگر خود را به اسم قزاق ایران در قلب مملکت ما جای دادند. هرگز ایرانی غیور نباید زیر بار این ننگ برود که شخصی که جسدش ایرانی و روحش روسی است بر او سلطنت کند (افشار، ۱۳۸۶: ۱۳۷-۱۳۹).

روزنامه رعد قزوین در شماره ۱۴، سال اول، سه‌شنبه ۱۱ مرداد ۱۲۹۰ ه/ش/ ۳ اوت ۱۹۱۱ م این

گونه نوشت:

«هرچه بی ناموس و اشرار و مستبد و ستمکار و دزد و راهزن در ایران و روسیه بود با او همراهی کردند؛ گنجینه ملت و خزانه دولت را به مصرف لشکر کشی برای کشتن خیرخواهان خودش و ملت رسانید؛ با تمام قوه حریبه دولتی ایران و استعداد جنگی کافی که از روسیه برایش آمده بود نتوانست در برابر قوه ملتی بایستد؛ با اینکه آن وقت ملت ایران خفته تر و بی‌حس تر از امروز بودند و محمد علی میرزا را پدر تاجدار می‌خواندند؛ چون آتش خشم معدودی از غیرتمندان زبانه کشید و به مرکز استبداد هجوم کردند؛ آن خونخوار شیر بر با همه تیپ و توپ و استعداد و سپاهیان رذل بی ناموس و ننگ نتوانست در برابر جوانمردان ملت پایداری کند و یاران بی‌غیرت خود را یاری کند؛ با اینکه همین مجلل [السلطان] و امیر بهادر [جنگ] امروزی هم با او بودند بعلاوه هزاران بی ناموس تر از اینان در آن حال پوست بی غیرتی را سپهر کرده و زره بی شرمی را به بر کرده و با کمال ذلت و بی شرفی پناهنده به سفارتخانه روس شد و غلامان آن آستانه را پاپوس گردید بیرق بی شرفی در همه جا

۱. منظور، کلنل لیاخوف است.

۲. در اصل: رزل.

افراخت و آبروی خود را بیهوده مفت باخت: امروز که جز چند نفر سبک مایه و بی‌خرد یار ندارد و سپاه و سپه کشی و سپهدار ندارد به امید یک دسته از ترکمانان راه دور بپیمود با تن فرسوده خود را با تعلیمات لازمه از دشمنان ایران به خاک ترکان رسانیده آقا خریدار تاج و تخت کیانی است: جعل جانشین خسروان ساسانی است: می‌خواهد تاج و تخت ایران را به اندام نازیبای خود زیور بخشد و دیهیم و اورنگ پیشدادیان را به بالای کلفت و کوتاه و سر بی مغز و تن بی هنر خود شوکت و فر بخشد: آرزو بر جوانان عیب نیست» (تشریحات مشروطه، ۱۳۹۰: ۵۵).

شاه و ملکه به سحر و جادو و استخاره بسیار باورمند بودند و از این حیث گوی سبقت را از آباء و اجداد خود و همگنان روده بودند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۴۰). او جهت حفظ سلطنت خود و مملکت داری اقدام به دفن سگ و گربه در اطراف سلطنت آباد کرده بود و از شخصی به نام «سید مهدی جام زن» برای حفظ تاج خود «طلسم» گرفته بود (افشار، ۱۳۷۴: ۲۷۹۸). ملکه جهان نیز مانند پدرش [کامران میرزا] به سحر و جادو و خرافات اعتقاد راسخ داشت و تمام کارها و نقشه‌های مهمش را به کمک سحر و جادو انجام می‌داد. با اینکه خیلی خسیس بود همه ساله مبالغی به پیهودی‌ها و منجم‌ها می‌داد که زبان دشمن را ببندند و کار بسته او را بکشایند. شاه هر چه زنش می‌خواست به او می‌داد و کامران میرزا نیز از دخترش، ملکه جهان، مضایقه نداشت. دو ماه پیش از انهدام مجلس، ملکه برای پیشرفت و تسهیل کار همسرش در کودتا، سحر و جادو را آغاز کره بود و در این مدت هر روز جمعی از جادوگران یهودی تهران را در کاخ نایب السلطنه جمع می‌کرد و در آنجا مشغول خواندن اوراد و انجام تشریفات مخصوص برای انهدام مجلس بودند. از جمله این جادوگران که تحت نظارت دقیق ملکه صورت می‌گرفت این بود که به عده‌ی وکلای مجلس گوسفند به کاخ آوردند و دنبه‌های آنان را آتش می‌زدند و به نایب السلطنه و دخترش اطمینان می‌دادند که همه‌ی وکلا کشته و نابود خواهند شد (شیخ‌الاسلامی ۱۳۶۷: ۱۵۲).

در زمان پناهندگی زیر بیرق روسیه و انگلستان در زرگنده، بارانوفسکی نایب سفارت به تقی‌زاده گفته بود: «این پادشاه سابق شما از صبح تا شب فال می‌گشاید و مقصودش همان استخاره^۱ بود» (افشار ۱۳۸۶: ۴۴). شاه برای عزل میرزا حسن خان مشیرالدوله از وزارت علوم و میرزا حسن خان مستوفی الممالک از وزارت جنگ و نصب کامران میرزا نایب السلطنه به وزارت و یا حکم به تبعید میرزا علی ثقه الاسلام و حتی بازگرداندن سید عبدالله بهبهانی از تبعید به ایران استخاره می‌کرد (یادگار، سال ۵، ش ۸ - ۹: ۶۰-۶۴). او در تمام مسائل پیش پا افتاده و یا اساسی از آب خوردن گرفته

۱. آخوندی که برای او همسرش استخاره می‌گرفت حاج سید محمد ابوطالب زنجانی بود. رسم محمد علی شاه بر این بود که در لحظه‌ی تردید، نظر (نیت) خود را روی کاغذ می‌نوشت و برای سید ابوطالب می‌فرستاد و از او خواهش می‌کرد عین آیه همراه با تفسیری که شخصاً درباره‌ی نیک و بد بودن استخاره کرده است را کتباً برای شاه بفرستد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۴۱).

تا ختنه فرزند خود احمد میرزا و یا بمباران مجلس و بازداشت سران مشروطه طلب به استخاره توسل می‌جست:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ پروردگارا اگر در هفدهم ربیع الاول سلطان احمد را ختنه بکنند صلاح است و خوب است استخاره خوب بیاید و اگر حالا صلاح نیست استخاره بد بیاید. محمد علی». جواب: «فساهم فکان من المدحضین؛ بد است پشیمانی دارد وقت دیگر اقدام شود مناسب است» (همان: ۶۴).

محمد علی شاه به چهار دلیل خرافی برای شکست از مشروطه خواهان و عزل از سلطنت خود باور داشت: اول خرید دو ملک در تبریز در ایام ولیعهدی که هر دو وقفی بودند. دوم تقدیمی اسب سیاه عین الدوله و سوم سفرهای چهارگانه وی به سلطنت آباد که هر مرتبه رخدادی برایش پیش آمده بود مانند سفر اول شلیک ناخودآگاه تپانچه شاهی که گلوله به مجلل السلطان خورد. سفر دوم اسب کالسکه شاهی رم کرد شاه را به زمین زد و دچار صدماتی شد. در سفر سوم به بیماری شدیدی دچار شد که دو شب شاه را رو به قبله کردند و سفر چهارم و در پی فتح تهران که دیگر آواره شد. و دلیل چهارم از نگون بختی او در روز تاجگذاری بود که مشیرالدوله خواست کلاه جیقه دار سر شاه بگذارد که چپکی گذاشت و سپس برداشته و درست گذاشتند» (افشار، ۱۳۷۴: ۲۶۹۵).

احتشام السلطنه در خاطرات خود، محمد علی شاه را بدین صورت توصیف می‌کند:

«محمد علی شاه ذاتاً لجوج و بی کفایت و دارای اخلاق فاسد و انواع رذائل بود. دربار او مرکب از چند جوان معلوم الحال مانند مجلل السلطان و علی بیگ بود و مشاورانش شاپشال و لیاخوف و امیر بهادر جنگ بودند. طرز تربیت و سوابق رفتار شاه در آذربایجان [در زمان ولیعهدی] و ایامی که به نیابت پدرش [در آخرین سفر مظفرالدین شاه به فرنگ] در تهران امور مملکت را سرپرستی می‌کرد تنفر عموم را نسبت به خود جلب کرده بود. روابط خصوصی او با روس‌ها مایه سوء ظن مردم شده بود. از آنجایی که روس‌ها نسبت به مردم ایران همیشه خشن تر بودند، مردم نسبت به آنها تنفر بیشتری داشتند تا نسبت به انگلیس‌ها. محمد علی شاه با سفارت روس رفت‌وآمد و روابط خصوصی داشت. مربی [ها] و معلمین روس و اخلاق و تربیتش روسی بود و تربیت فرزندانش را به روس‌ها واگذار کرده بود. اختیار قشون ایران را به دست روس‌ها داده بود. مشاور مخصوص شاه فرمانده قزاق هم افسران روسی بودند» (موسوی، ۱۳۹۲، ۵۹۵ - ۵۹۶). رذالت و جلالت شاه و ایادی او در به توپ بستن مجلس و قتل و شکنجه و آزار و حبس و نفی بلد آزادی خواهان و... کثافت کاری‌های شاه و شاپشال و امیربهادر، سبب تجدید حیات و تقویت مشروطه شد که در حکم خون تازه‌ای بود که به بدن نیمه‌جان مشروطیت ایران رسید و آن را تقدیس و تطهیر کرد (موسوی، ۱۳۹۲: ۶۸۰). برای نوشیدن آب استخاره می‌کرد اما با استشاره و مشورت با نمایندگان مردم دشمن و ناسازگار بود (همان: ۱۴۱).

احتشام السلطنه در ادامه اضافه می‌کند: «شاه مخلوع، آدمی مزور، ساده، مقدس، ظالم، عیاش، پست فطرت، خود رأی، خود خواه، پول دوست، مبذر، مستبد، بی شرف بود که در زمان معزولی به تمام معنی دموکرات و فروتن می‌نمود و صفات متضاد در وجودش زیاد است. در استانبول نوکران و نزدیکان خود را این طرف و آن طرف می‌فرستاد تا اسامی چهل نفر از مقدسین را به دست آورند که او در قنوت نماز شب برای آنها طلب مغفرت و رحمت نماید و از این قبیل خر مقدسی‌ها فراوان داشت در عین آنکه از ارتکاب هیچ عمل شنیعی قصور نمی‌کرد ... به هزار زحمت و ذلت و از دولت ایران مقرری خود را می‌طلبید و سفارت و دولت را برای وصول آن به ستوه می‌آورد و بعد به مصارفی می‌رسانید که ابداً ضرورت نداشت... بنا به قول میرزا جهانگیر خان ناظم الملک [کارگزار آذربایجان] در هنگام قتل وحشیانه و فجیع میرزا آقا خان کرمانی، خیرالملک، و شیخ احمد روحی که متهم به تحریک در قتل ناصرالدین شاه بودند در تبریز شخصاً مشارکت کرد و شبانه لاله به دست گرفت و با میرغضب در بریدن سر آن بیگناهان همراه و همکاری کرده بود. او نماز شب می‌خواند و طلب مغفرت برای نفوس زکیه هم می‌کرد، صفات رذلیه این شخص به قدری دیده و شنیده‌ام که فی الواقع باید گفت: پسر آن نامرحوم است. بیچاره ملت ومملکت ایران!» (همان: ۶۵۲ - ۶۵۳).

احتشام السلطنه می‌نویسد که او خود را شش دانگ تابع روسیه می‌دانست و فوجی از افواج روس به اسم محمد علی شاه نام گذاری شده بود. در زمان ولیعهدی در تبریز به هنگام سان دیدن لباس قزاقی پوشیده بود و همین امر سبب واکنش سفارت انگلستان در ایران شد. سفارت انگلیس به وزیر دربار غلامحسین خان غفاری گفته بود به ولیعهد بگوئید زیادی «یک طرفی» نباشد (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۸۹: ۱۵۰). تمایل شاه به روسیه به اندازه ای بود که پزشک شخصی خود را به نام «دکتر سادوسکی» از میان پزشکان روسیه انتخاب کند و همچنین تربیت ولیعهد خود، احمد میرزا، را به سروان اسمیرنف، فارغ التحصیل مدرسه السنه شرق دانشگاه پترزبورگ واگذار کند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۸: ۲۳).

او فردی به اصطلاح ناسپاس نیز بود و حتی در حفظ و نگهداری آنچه به او به رایگان رسیده بود اهمال می‌کرد و از خود بی لیاقتی نشان می‌داد. در رابطه با نگهداری باغات شمیران تحت مالکیت محمد علی شاه و باغشاه عین السلطنه در روزنامه خاطراتش می‌نویسد:

«هیچ کس املاکی مانند شاه در تمام شمیران ندارد و هیچ کس هم مانند او آن املاک را کثیف و بد نگهداری نمی‌کند. بیرون باغ نمای خوبی دارد اما داخل این املاک ویران و خراب است (افشار، ۱۳۷۴: ۱۷۷۹). «وضعیت باغشاه در این ایام^۲ تعریف چندانی ندارد. یکی آجر می‌برد، یکی نرده، یکی

۱. این بخش از خاطرات احتشام السلطنه مربوط به دوران تبعید محمد علی شاه در استانبول است.

۲. دوران استبداد صغیر.

اره به دست درخت می اندازد و دیگری داس در دست شاخه می برد و یکی دیگر تبر به دوش ریشه می کند. محمد علی شاه و اشخاصی که در اینجا منزل دارند روزی تا ۱۰ مرتبه گذر می کنند و خود به چشم خویش شاهد چنین وضعی هستند و کاری نمی کنند و این اشخاص می خواهند مملکت را آباد کنند. پس از چند روز تنها سردر باغشاه باقی ماند آن هم بدون در و پیکر» (همان: ۲۲۴۰-۲۲۵۴). «باغشاه جای غربیی شده. عبور و مرور در باغ مثل خیابان های شهر می ماند. بسیار کنیف. گلّه بره، مرغ، خروس، هیزم شکن، آشپزخانه، الاغ، قاطر، فریاد، قال یک شلوغ بازاری. شاه هم بالا نشست و ولیعهد پایین. صدراعظم و سپهسالار در دو ضلع آن بیرون که جگرکی، سیرابی، قهوه خانه، بقال. مانند سبزه میدان است با این تفاوت که در سبزه میدان جگرکی نیست اما اینجا [باغشاه] هست. و هیچ کس هم حرفی نمی زند» (افشار، ۱۳۷۴: ۲۴۰۲).

افرادی که باغشاه تهران را در زمان استقرار محمد علی شاه ویران می کردند سربازان امیر بهادر جنگ بودند که درختان را به بهانه بیکاری می بریدند و می فروختند (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۱۵۲) و یا با چوب درختان آتش می افروختند و چای دم می کردند (باستانی پاریزی، ۱۳۹۷: ۷۲۷). گزارش کارهای آنها به گوش شاه رسید و شاه به توسط یکی از پیشخدمت های خود پیغامی برای وزیر جنگ [امیر بهادر] فرستاد که از سربازان تحت امرش جلوگیری کند و اندکی مراعات باغ و درختان شود اما امیر بهادر در پاسخ گفت: «به قبله عالم عرض کنید یا سرباز، یا درخت». علاوه بر کندن درختان باغشاه، این سربازان بی جیره و مواجب به هنگام شب، مردم کوی و برزن دارالخلافت [تهران] را هم لخت (غارت) می کردند (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۱۵۲). در اواخر اردیبهشت ۱۲۸۸/۱۹۰۹ وقتی شاه و همراهان، باغشاه را به مقصد سلطنت آباد ترک می کردند، از آنجا ویرانه ای بیش باقی نماند و بوی تعفن زباله های انباشته شده تا دوردست بیرون باغشاه به مشام می رسید (افشار، ۱۳۷۴: ۲۴۹۶).

اما تکاهل و جهالت محمد علی شاه تنها درباره باغشاه و املاک خصوصی خود صدق نمی کرد که دارالخلافت نیز از گزند بی لیاقتی او و افرادش در مدیریت شهری در امان نبود و تهران به حال طبیعی خود رها شده بود. نمونه بارز این تغافل را در بهمن ۱۲۸۷ ه ش می توان دید که در تهران برف سنگینی بارید و تمام شهر در گل و لای فرو رفت گوئی «شهر را به طبیعت واگذار کرده بودند» (همان: ۲۲۷۵) و حکومت کوچک ترین اقدامی برای رفع مشکلات ناشی از آن بارش نکرد.

عین السلطنه کارنامه عملکرد شاه را در ایام استبداد صغیر اینگونه شرح می دهد:

«در این روزها کارهای خوب سلاطین سلف خود را متروک داشت و قوانین مشروطیت را که همان عدالت باشد بدون مجلس و هیاهو جاری نکرد. به جای اینکه حفظ ظاهر کنند و اشخاصی را که دشمن عموم مردم بودند در مصدر کارها منصوب نکنند سعدالدوله را علاوه کرد و مشیرالدوله را عزل کرد. یک فوج مرتب و یک دسته سوار منظم برای حفظ خودشان هم تدارک ندید و شصت هفتاد سردار و سالار درست کرد. مجلسی برای اسکات مردم و و نظارت وزارتخانه ها به میل و

انتخاب خودشان ترتیب دادند. از چهل پنجاه راپرت یکی را نخواند. صد عریضه از اهل مملکت آمد جواب نداد. صدراعظم را مؤاخذه نکرد و وزرا اعتنا ندارند. حکامی برای ولایات انتخاب کرده بود که مردم از ظلم و تعدی ایشان به ستوه آمده بودند. برخی از حکام ولایات پیش از خروج از تهران و رسیدن به ولایت مورد نظر [۱] مردم علیه ایشان شورش کردند. محمد علی شاه به جای تحیب قلوب مردم و به دست آوردن دل ایشان و اصلاح امور سلطنت، بغض و عداوت مردم را نسبت به خود و سلطنتش افزایش داد و دشمن آن ایام [استبداد صغیر] بیشتر از ایام مشروطه بود. به جای رسیدگی به امورات مهم مملکتی به مهمالات و کشیدن نقشه عمارت باغشاه مشغول شد. مناصب تقسیم کرد و سردار نصب کرد و مقرری و مواجب داد و فرمان و دستخط صادر کرد و تعزیه خوانی برپا شد و ختنه سوران به راه انداختند و شعر خواند و حکایت شنید. به جای آنکه تمام کارها علنی و با حضور عقلا بشود و اصلاح بشود تماماً محرمانه گذشت» (همان: ۲۳۴۷-۲۳۴۸). «هوش او از درجه متوسط پایین تر است و از اصول مقدماتی سیاست هم بی اطلاع است. می‌گویند محمد علی شاه مانند کسی که تمام عمر خود را در پستوی دکان فرش‌فروشی گذرانده است و صاحب مقاصد فاسده است. دروغ‌گویی از ویژگی‌های او بوده است» (همان: ۳۳۲۵).

برای محمد علی شاه دادن قول‌های مؤکد و سوگند‌های متعدد جلاله جهت حفظ آن وعده‌ها نوعی تفنن سلطنتی بود که هر چند ماه یک مرتبه تکرار می‌شد. در پاییز ۱۲۸۶ ه. ش که نقشه انحلال و توقیف هیئت دولت را می‌کشید^۱ برای اغفال نمایندگان ملت و پوشیده نگاه داشتن دسیسه‌های پشت پرده شخصاً به مجلس شورای ملی رفت و برای چهارمین مرتبه به قرآن قسم یاد کرد که در حفظ مشروطیت ایران کوشا باشد. مع الوصف چند هفته پس از ادای سوگند هیئت دولت را به کاخ سلطنتی احضار کرد و همه ایشان را به طرز ناجوانمردانه‌ای توقیف کرد (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۳۹). او مجسمه و نمونه نقض عهد و خلف وعده بود (موسوی، ۱۳۹۲: ۷۰۷).

از سایر صفات بارز وی دینداری^۲ بود تا جایی که جشن‌های باستانی ایران را کنار نهاد و به رسوم اسلامی در ایام خاص توسل می‌جست. این در حالی‌اسات که جشن نوروز^۳ در ایام ناصرالدین شاه

۱. نقشه‌ای که به «کودتای عقیم» معروف است.

۲. شاه خود را مقدس و منصوب و منتخب از جانب خدا می‌دانست: «... حضرت احدیت وجود مقدس ما را حافظ مملکت و ملت و نگاهبان تاج و تخت حامی دین مبین اسلام قراره داده [است] و مقصودی جز رفاه و آسایش عباد و اجرای قوانین عدل و داد نداشته و اقتدا به شعار سیدالمرسلین و اقتفای به اثر رسول رب‌العالمین را از فرایض خود می‌شماریم...» (پدرام، ۱۴۰۰، ج ۷: ۴۳۶).

۳. استاد فقید مجتبی مینوی در وصف نوروز اینگونه نوشته است: بیا و در موسم گل جام می پر کن که وقت در گذر است و پیمان عمر چه شیرین و چه تلخ چه در بغداد و چه در بلخ عاقبت پر خواهد شد. این آمدن بهار و رفتن دی هزاران جم و کی را به خاک افکنده است، و ای بسا گل رعنا که در این باغ شکفت و کس ندانست به کجا رفت. اما چه باک، بیا تا ما در آنجا که میان شاه و گدا فرقی نیست با تنگ می و دیوان شعر و گرده نانی بنشینیم،

خیلی مفصل و باشکوه گرفته می‌شد. در دوره مظفرالدین شاه کمتر شد تا در دوره محمد علی شاه به محرم رسید و به طور کل فراموش شد (افشار، ۱۳۷۴: ۲۰۰۰). همه ساله در دهه محرم تکیه برپا می‌کرد. شب عاشورا با پای برهنه به کوچه‌ها می‌رفت و چهل شمع برای چهل مسجد می‌برد. در رمضان در یکی از سه روز احیاء به مسجد حاج شیخ محمد حسین می‌رفت و پشت سر او نماز می‌خواند و کتب ادعیه چاپ می‌کرد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۳۸). در ده روز نخست ماه محرم تیغ [قمه] می‌زد و به گفته مردم «شاخ حسینی» می‌کرد (براون، ۱۳۹۷: ۴۹۳). در روز عاشورا پس از قمه زدن بر سر آنقدر خون از سرش می‌رفت که غش می‌کرد اما در شب همان روز «چندان مسکرات و الکلیات می‌آشامید که مست و لایشر می‌شد» (کرمانی، ۱۳۸۷: ۲۰۱). آینه‌های مقرنس دیوار و سقف گنبد حرم عسکریین در سامرا به دستور محمد علی شاه اجرا شده بودند (فرمانفرمائی‌ان، ۱۳۹۶، ج ۲: ۳۷۷) همچنین در سامرا مسجدی ساخت که «مقام» امام دوازدهم شیعیان در آن مسجد است (همان: ۳۷۸).

روزی در حضور ناصرالملک روی صندلی مشغول خواندن قرآن بود که قرآن از دستش افتاد و خم شد و آن را برداشت و چند مرتبه بر چشم گذاشت و بوسید (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۱۱۴). اوقاتش از این واقعه بسیار تلخ شد. این در حالی بود که در مدت کوتاه سلطنتش، ۳ مرتبه به قرآن قسم جلاله یاد کرده بود اما هر بار آن را نقض کرد. به هنگام بمباران مجلس چند جلد قرآن در دفترخانه مجلس آتش گرفت و سوخت و همچنین نقوش و خطوط کاشی کاری‌های مدرسه سپهسالار که آیات و سوره‌های قرآن بر آنها نقش بسته بود توسط عواملش درهم شکسته شدند و بر زمین ریختند. همچنین در واقعه دهم محرم ۱۳۳۰ هـ ق / ۹ دی ۱۲۹۰ / ۳۱ دسامبر ۱۹۱۱ تبریز حکم به قتل عام تبریزیان داد که از نامداران مقتول در آن روز ثقه الاسلام تبریزی بود (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۱۱۵) دینداری وی منحصر به حضور وی در خاک ایران نبود که حتی در ایام تبعید نیز از مختارالدوله خواسته بود که در شب عاشورا برای فرزندانش، خدیجه و محمود و مجید، ۴۱ عدد شمع روشن کند و تأکید کرد که دخترش خدیجه شخصاً، شمع‌های خود را روشن کند^۱ (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۴۸۸). در تولد دو سالگی احمد میرزا، شاه دستور به خیرات چهل من نان و قربانی پنج گوسفند داد (همان سند: ۵۰۷). بنا به برخی گفته‌ها او علاوه بر واجبات، مستحبات را هم انجام می‌داد و غالباً نماز شب می‌خواند و هرچند روز یک بار از حلقه یاسین رد می‌شد و در سفر *مفاتیح الجنان* از او دور نمی‌شد (عاقلی، ۱۳۹۹: ۱۱۶۶). و نیز از بنان الممالک خواسته بود طلسمی را که آقا سید علی

و آنجا اگر ویرانه ای باشد بهشت ماست (مینوی، ۱۴۰۱: ۱۱).

۱. آنچه از اسناد بنان السلطنه برمی‌آید این است که از میان فرزندان محمد علی شاه در تبعید، خدیجه اهمیت بسزایی برای او داشت. در بسیاری از نامه‌های خود دائماً تأکید می‌کرده که مراقب او باشند. دربارهٔ تعلیم و معلم‌های او نیز حساسیت داشت. دربارهٔ روشن کردن شمع در مراسم مذهبی مانند عاشورا نیز بسیار دقت می‌کرد.

برای او کنار گذاشته حتماً از او بگیرد و در انجام آن کار تسامح و تکاهل نکند (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۷: سند ۴۸۹). به صدقه دادن اعتقاد داشت و هر ماه مبلغی پرداخت می‌کرد. در زمان اقامتش در گوتنبرگ، بیست منات برای مشهدی زین العابدین حواله کرد و به او گفت که آن مبلغ را به هر کس که صلاح می‌داند پرداخت کند (اسناد بنان السلطنه، مخزن ۱۰۹۸۸: سند ۱۷۷). در سال ۱۹۱۸ م زمانی که صاحب جمع قصد رفتن به بخارست با کشتی داشت، محمد علی میرزا دعایی بر روی کاغذ نوشت و به او داد تا به هنگام سوار شدن به کشتی همراه داشته باشد و آن را بخواند (افشار، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

اول هر ماه قمری از «قلعه یاسین در می‌شد» و به خیال خود این کار را برای حاجت‌روایی انجام می‌داد. در ایام تبعید در استانبول^۱، یک روز پیش از عید فطر زمانی که خان ملک ساسانی به دیدار محمد علی میرزا رفته بود و با او در حال تناول چای و شیرینی بود، خانباخان صاحب جمع آمد و گفت: «قلعه یاسین حاضر است». محمد علی شاه گفت: «بیخشید! من اول هرماه با همه اهل‌خانه حتی دکتر بروزالسکی و جنرال خابایوف از قلعه یاسین در می‌رویم شما باشید من الان می‌آیم» (ساسانی، ۱۳۸۶: ۴۵).

احمد کسروی در وصف او نوشته است: «محمد علی میرزا جوانی طمعکار است که با همه دارائی‌ها هنگفت و مقام شامخ ولیعهدی از مردم آذربایجان به رسم وام پول می‌گرفت ولی بدهی‌های خود را هرگز تأدیه نمی‌کرد» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۳۹). مستشارالدوله صادق نیز در وصف او می‌گوید: «محمد علی میرزا جوانی است که تربیت درستی ندارد و استبداد و خودکامگی در وجودش نهادینه شده است» (افشار، ۱۳۶۱: ۱۴۲). تمام کسانی که با او دیدار و برخوردی داشتند متفق القول می‌گویند که او مرد کم‌هوشی بوده است.

با این همه، وی در مکر و دغل و فریب‌د طولایی داشت. در زمانی ولیعهدی، از تبریز نامه‌ای به سید عبدالله بهبهانی نوشت که آن را باید شاهکار مکر و حیل برشمرد که هدفش فریب یکی از رهبران مهم مشروطه بود. در اثر همین نامه بود که تشبثات طولانی عین‌الدوله و شعاع السلطنه را برای انتقال ولیعهدی به شعاع السلطنه در یک چشم بهم زدن باطل کرد و جابر جوانی که به خون مشروطه تشنه بود را در نظر مشروطه خواهان حامی و نگهدار اصول مشروطیت معرفی نمود. ناظم‌الاسلام در تاریخ بیداری می‌نویسد: «موقعی که این رقع در مجلس خوانده شد صدای "زنده باد ولیعهد" از تمام حضار برخاست و همه با خرسندی خاطر سلامت و سعادت وجود ولیعهد را از خداوند خواستند». تقی زاده در همین باب اضافه می‌کند: «قریب یک هفته مذاکرات بین طرفین (مجلس و

۱. شاه مخلوع در کتابخانه خود در استانبول، کتاب‌هایی درباره ساخت موشک و فشفشه و ادوات آتش‌بازی داشت (ساسانی، ۱۳۸۶: ۴۵).

حکومت) ادامه داشت و هر دو طرف روی حرف خود ایستادگی می‌کردند تا اینکه شاه دفعتاً نیرنگی به کار برد. به این معنی که اعلام داشت وی حاضر است حکومت مشروعه به ملت ایران بدهد ولی حکومت مشروعه را قبول ندارد. همین حرف شاه اختلال در خود مجلس انداخت زیرا علمای بانفوذ پیشنهاد او را قبول کردند و روشنفکران مجلس مقابل قدرت و نفوذ مخالفین نتوانستند کاری انجام دهند. کم مانده بود که حرف دولتیان پیش برود که ناگهان از گوشه مجلس نعره مردانه مشهدی باقر بقال (وکیل صنف بقال‌ها) بلند شد که خطاب به علما گفت: «آقایان قربان علم و کرم شما، ما یخه چرکین‌های عوام اصطلاحات عربی و این قبیل چیزها سرمان نمی‌شود. ما جانی کنده و مشروعه گرفته‌ایم و حالا شما می‌خواهید به اسم مشروعه از دست ما بگیرید. ما ابدأ زیر بار نخواهیم رفت». تقی‌زاده در ادامه نوشت: «نعره این وکیل با ایمان و بی‌سواد نقشه نیرنگ آمیز محمد علی شاه را باطل کرد و کاری به نفع مشروطیت انجام داد که حتی اعضای روشنفکر و تحصیل کرده مجلس در آن هرگز نمی‌توانستند نظیر آن را انجام دهند» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۴۸-۱۴۹).

ناظم الاسلام کرمانی در وصف او نوشت: «محمد علی میرزا، خست و لثامت و سفاقت قلب و بی‌رحمی را به متنها درجه رسانیده بود، خیلی راحت طلب بود و تن پرور، به هیچ وجه ملاحظه و رعایت زبردست را نداشت، تمام خدام و رعیت را فدای خود می‌خواست چنان تصور می‌کرد گویا خداوند، این مخلوق^۱ را برای راحت وجود او خلق کرده است. به هر کس احتیاج پیدا می‌کرد با او به کمال ملایمت و مهربانی رفتار می‌نمود و بعد از رفع احتیاجش مثل این بود که او را هیچ نمی‌شناسد، همیشه با اشخاص نانجیب و پست و قطاع‌الطریق که اسباب صدمه و خانه خرابی مردم بودند وثوق پیدا می‌کرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص می‌نمود. در دنیا عشق و محبت به احدی نوزید، جز پول به هیچ چیز دیگر علاقه نداشت. دیده شد که از قبیل جواهر و شال و قالیچه‌های قیمتی و اسباب آنتیک می‌بخشید اما یک قران پول نقد به احدی نمی‌داد، مستبد به رأی بود و اگر هم در کاری با کسی مشورت می‌نمود عمل به رأی خود را مقدم می‌داشت، هر کس با میل و اراده او رفتار می‌کرد او را محرم اسرار خود قرار می‌داد اگرچه به ضررش هم بود، هر کس صلاح و خیر او را می‌گفت اگر منافی با اراده‌اش بود از او متنفر و منزجر می‌شد...» (کرمانی، ۱۳۸۷: ۲۰۰-۲۰۱). منافع او بر منافع ملی ارجحیت داشت و در تمام مدت زمان ولیعهدی و پادشاهی و حتی در دوران تبعید و دور از خاک ایران این امر را به انحاء گوناگون ثابت کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این جستار آمد کمتر کسی را می‌توان یافت که به محمد علی شاه به دیده احترام و تحسین نگریسته و ویژگی‌هایی سازنده از وی نام برده باشد. او به عنوان نخستین پادشاه مشروطه ایران تاج بر سر نهاد اما هرگز حکومت مشروطه را نپذیرفت و به هر مستمسکی متوسل شد تا مقابل قانون و حکومت قانون بایستد و در این راه از نیروی بیگانه علیه ملت ایران بهره‌جست و شهروندان ایران را مورد قتل و نهب قرار داد. او به عنوان شاه ایران، کوچکترین تمایلی برای دفاع از حیثیت حاکمیت [سلطنت کهن ایران زمین] و اعتبار مردم ایران نداشت و کشتار آنان توسط نیروهای روسیه را در تبریز و رشت و مشهد و دامغان و تهران به تماشا نشست. شاهی بود که منویات امپراتور روسیه را بر توصیه‌های مشروطه خواهان و ایرانمداران ترجیح داد و گفته یحیی دولت‌آباد را در رفتار و شیوه حکمرانی عینیت بخشید که به شاه گفته بود "اگر اتفاقی در ایران رخ دهد من [یحیی دولت‌آبادی] قلمم و شما [محمد علی شاه] تاج و سلطنت خود را از دست خواهید داد؛ چنین نیز شد. شاید بتوان گفت ساده لوحی، تاثیر پذیری و زود باوری محمد علی شاه دلایل اصلی شکلا گیری ویژگی‌های شخصیتی او بود اما این ساده لوحی نباید در اصل ویژگی‌های اساسی یک پادشاه چنان موثر باشند که یک ملت و کشور را به محاق تباهی بکشاند. شاه سلطان حسین نیز فردی منزّه، ساده لوح و خیر خواه بود اما همین ویژگی‌های وی سبب ویرانی ایران شد. او چنان بود که دوسرسو در واپسین ارزیابی خود از شاه سلطان حسین نوشت: «از آنچه درباره شاه سلطان حسین گفتم، به آسانی می‌توان نتیجه گرفت که اگر او صفات نیک و فضیلت‌هایی داشت، از سنخ فضیلت‌هایی بود که برازنده عامه مردم است و او فاقد هر فضیلتی بود که شاه به آنها نیاز دارد». سید جواد طباطبایی نیز در وصف آخرین شاه دودمان صفوی چنین نوشت: «سرکنگبین خوبی او نیز بر صفرای ناهنجاری‌های فرمانروایی می‌افزود».

فهرست منابع

- ۱) افشار، ایرج. (۱۳۸۶)، *مقالات تقی زاده*، تهران، انتشارات توس.
- ۲) افشار، ایرج. (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، جلد اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۳) افشار، ایرج. (۱۳۸۷)، *محمد علی میرزا ولیعهد و محمد علی شاه مخلوع*، تهران، نشر آبی.
- ۴) افشار، ایرج. (۱۳۶۱) *یادداشت‌های تاریخی خاطرات مستشارالدوله صادق*، تهران، انتشارات فردوسی.
- ۵) باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۹۷) *تلاش آزادی*، تهران، نشر علم.
- ۶) براون، ادوارد، (۱۳۹۷) *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه (میرزا احمد خان مبشر همایون شیرازی) به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۷) پدرام، نرگس، (۱۴۰۱) *اسناد تاریخی خاندان غفاری*، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار.
- ۸) جریزه دار، عبدالکریم، (۱۳۸۷) *مجله یادگار*، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۹) جکسن، ویلیامز، (۱۴۰۱) *از قسطنطنیه تا زادگاه عمر خیام*، ترجمه رضا نمازی، تهران، انتشارات ایرانشناسی.
- ۱۰) رعد قزوین، (۱۳۹۰) *نشریات عصر مشروطه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱) زرین کوب، عبدالحسین و زرین کوب، روزبه، (۱۳۸۰) *دو رساله درباره انقلاب مشروطیت ایران از ابوالقاسم خان ناصرالملک و محمد آقا ایروانی*، تهران، سازمان اسناد ملی.
- ۱۲) ساسانی، خان ملک، (۱۳۸۶) *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۳) شیخ الاسلامی، محمد جواد، (۱۳۶۷) *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*، تهران، انتشارات کیهان.
- ۱۴) طباطبایی، سید جواد، (۱۳۹۹) *سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی*، چاپ سوم، تهران، انتشارات مینوی خرد.
- ۱۵) فرمانفرمائی، حافظ، (۱۳۹۶) *سفرنامه حاجی پیرزاده*، جلد دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۶) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، *اسناد بنان السلطنه*، مخزن ۱۰۹۸۷.
- ۱۷) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، *اسناد بنان السلطنه*، مخزن ۱۰۹۸۸.
- ۱۸) کرمانی، ناظم الاسلام، (۱۳۸۷) *تاریخ بیداری ایرانیان*، جلد اول، چاپ هشتم، تهران، امیر کبیر.
- ۱۹) مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۶) *شرح زندگانی من*، تهران، نشر کتاب هرمس.
- ۲۰) موسوی، محمد مهدی، (۱۳۹۲) *خاطرات احتشام السلطنه*، تهران، انتشارات زوار.
- ۲۱) میرزایی، محسن، (۱۳۷۶) *روزنامه خاطرات عزیز السلطنه ملیجک ثانی*، تهران، انتشارات زریاب.
- ۲۲) مینوی، مجتبی، (۱۴۰۱) *نوروزنامه*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۲۳) هدایت (مخبر السلطنه)، مهدی قلی خان، (۱۳۸۹) *خاطرات و خطرات*، تهران، انتشارات زوار.

